



ارنست گامبریچ

# تاریخ جهان

ترجمہ علی رامین



قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان



نشرنی

تاریخ جهان  
ارنست گامبریچ

مترجم: علی رامین  
چاپ ششم: تهران، ۱۳۹۵  
تعداد: ۷۰۰ نسخه  
چاپ و صحافی: پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،  
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)  
بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۱ ۱۲۷ ۱۸۵ ۹۶۴ ۹۷۸

[www.nashreny.com](http://www.nashreny.com)

## فهرست مطالب

۳	سخن مترجم
۷	۱. روزی بود، روزگاری بود
۱۲	۲. بزرگ‌ترین مخترعان سراسر تاریخ
۱۹	۳. سرزمین کنار نیل
۲۹	۴. روزهای هفته
۳۸	۵. خدای واحد و یکتا
۴۵	۶. من می‌توانم بخوانم
۴۸	۷. قهرمانان و سلاح‌های‌شان
۵۶	۸. پیکاری نابرابر
۶۵	۹. دو شهر کوچک در یک جزیره کوچک
۷۴	۱۰. فردی روشن‌اندیش و سرزمین او
۸۲	۱۱. آموزگار بزرگ ملتی بزرگ
۸۹	۱۲. بزرگ‌ترین ماجراجویی
۱۰۳	۱۳. جنگ‌های جدید و جنگجویان جدید
۱۱۴	۱۴. دشمن تاریخ
۱۱۸	۱۵. حکمرانان دنیای غرب
۱۲۹	۱۶. خبرهای خوب



۱۷. زندگی در امپراتوری و در مرزهای آن ..... ۱۳۶
۱۸. توفان ..... ۱۴۵
۱۹. شب پرستاره آغاز می‌شود ..... ۱۵۴
۲۰. لا اله الا الله و محمد رسول الله ..... ۱۶۱
۲۱. فاتحی که می‌دانست چگونه حکومت کند ..... ۱۷۴
۲۲. پیکاری برای رسیدن به فرمانروایی جهان مسیحیت ..... ۱۸۱
۲۳. شهسواران سلحشور ..... ۱۹۱
۲۴. امپراتوران در عصر شهسواران ..... ۲۰۱
۲۵. شهرها و شهروندان ..... ۲۱۹
۲۶. عصر جدید ..... ۲۳۰
۲۷. جهان نو ..... ۲۴۲
۲۸. ایمان نو ..... ۲۵۳
۲۹. کلیسا در جنگ ..... ۲۶۴
۳۰. روزگار وحشت ..... ۲۷۱
۳۱. پادشاهی نگون بخت و پادشاهی بیک بخت ..... ۲۸۰
۳۲. نگاهی به شرق در این دوران ..... ۲۸۹
۳۳. عصری به راستی نو ..... ۲۹۹
۳۴. انقلابی بسیار خشونت‌بار ..... ۳۰۹
۳۵. فاتح واپسین ..... ۳۲۰
۳۶. انسان‌ها و ماشین‌ها ..... ۳۳۸
۳۷. آن سوی دریاها ..... ۳۴۹
۳۸. دو کشور جدید در اروپا ..... ۳۶۰
۳۹. تقسیم جهان ..... ۳۷۱
۴۰. بخش کوچکی از تاریخ که من خود در آن زیسته‌ام: نگاهی به گذشته ..... ۳۸۰
- نمایه ..... ۳۹۷

## روزی بود، روزگاری بود



همه داستان‌ها با «روزی، روزگاری» آغاز می‌شود. موضوع داستان ما هم همین است؛ چه اتفاق‌هایی در روزگار گذشته رخ داده است. روزگاری که شما آن قدر کوچک بودید که حتی اگر روی انگشتان پا هم می‌ایستادید، به سختی دست‌تان به دست مادرتان می‌رسید. آیا آن روزگار را به یاد دارید؟ داستان خود شما ممکن است چنین آغاز شده باشد: «روزی، روزگاری پسرک کوچکی - یا دخترک کوچکی - در این دنیا زندگی می‌کرد. اون پسرک کوچک، من بودم.» ولی پیش از آن، شما کودکی در یک گهواره بودید. شما آن را به یاد ندارید، ولی می‌دانید که واقعیت دارد. پدر و مادر شما نیز روزگاری کوچک بودند، و به همین ترتیب، پدر بزرگ و مادر بزرگ شما، روزگاری دورتر در گذشته کودکانی بودند، که شما آن را هم می‌دانید. حالا درباره‌شان



می‌گوییم: «آنها سالخورده‌اند.» ولی آنها هم پدربزرگ و مادربزرگ‌هایی داشته‌اند که چه بسا می‌گفتند: «روزی، روزگاری پدربزرگ و مادربزرگی داشتیم.» و به همین ترتیب، بیش‌تر و بیش‌تر به گذشته بازمی‌گردیم. همیشه پیش از هر «روز و روزگاری»، روز و روزگاری دیگر وجود داشته است. آیا هیچ‌گاه بین دو آینه ایستاده‌اید؟ باید این کار را تجربه کنید. آن‌گاه صف بلندی از آینه‌های درخشان را می‌بینید که هر یک کوچک‌تر از آینه پیش از خود است و از آن فاصله می‌گیرد، و محوتر و محوتر می‌شوند، به طوری که هیچ‌گاه نمی‌توانید آخرین آینه را ببینید. ولی حتی با وجود آن‌که از جایی به بعد دیگر نمی‌توانید آینه‌های بیش‌تری را ببینید، آینه‌ها همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهند. آنها وجود دارند و شما این را می‌دانید.

و «روزی، روزگاری» هم، چنین وضعیتی دارد. نمی‌توانیم پایان زنجیره آن را ببینیم. پدربزرگ پدربزرگ پدربزرگ پدربزرگ... شما را به کل گیج می‌کند. ولی آن را به آرامی تکرار کنید، شاید درنهایت بتوانید تصویری از این سلسله واگشت‌کننده داشته باشید. سپس یکی دیگر هم به آن اضافه کنید. این عمل ما را به گذشته می‌برد و از آن‌جا به گذشته‌های دور. ولی هیچ‌گاه به آغاز راه نمی‌رسیدیم، زیرا در پس هر آغازی همیشه یک «روزی، روزگاری» دیگر وجود دارد.

شبیه چاهی بی‌انتهاست. آیا نگرستن به ته چاه سرتان را گیج نمی‌آورد؟ سر مرا که گیج می‌آورد. بنابراین، تکه کاغذی را مشتعل کنید و آن را در چاه بیندازید. به آرامی ژرفای بیش‌تری را طی خواهد کرد. و در حال اشتعال، دیواره چاه را روشن می‌کند. می‌توانید آن را ببینید؟ همچنان پایین‌تر و پایین‌تر می‌رود تا آن‌که همچون ستاره کوچکی در اعماق تاریکی به چشم می‌آید. کوچک‌تر و کوچک‌تر می‌شود... تا خاموش و محو می‌شود.

حافظه ما شبیه آن تکه کاغذ در حال اشتعال است. از آن برای روشن کردن گذشته بهره می‌گیریم. ابتدا از حافظه خودمان استفاده می‌کنیم، و سپس از سالخوردگان می‌خواهیم که آن‌چه به یاد دارند برای ما تعریف کنند. بعد به

سراغ نامه‌هایی می‌رویم که رفتگان نگاشته‌اند. و بدین ترتیب به واپس می‌نگریم و به راه پشت سر نهاده نوری می‌تابانیم. ساختمان‌هایی وجود دارند که در آن‌ها، دست‌نوشته‌های دیرین افراد مختلف نگهداری می‌شوند. آن‌ها را آرشیو یا مرکز اسناد می‌نامند. در مکان‌ها می‌توانید نامه‌هایی را بیابید که صدها سال پیش نگاشته شده‌اند. زمانی در یکی از این مراکز نامه‌ای صرفاً با این مضمون یافتیم: «مادر جان، دیروز ترافل<sup>۱</sup>‌های خیلی خوشمزه‌ای خوردیم، غذای دوست داشتنی ویلیام<sup>۲</sup>». ویلیام یک شاهزاده کوچک ایتالیایی بود که چهارصد سال قبل می‌زیست. ترافل هم نوعی قارچ خوراکی است. ولی حالا فقط نگاهی بسیار گذرا بر رخدادهای می‌افکنیم، زیرا نور ما با سرعتی هرچه بیشتر بر هستی‌ها افکنده می‌شود: هزار سال... پنج هزار سال... ده هزار سال. حتی در ده‌ها هزار سال قبل هم کودکانی بودند که دوست داشتند چیزهای خوب بخورند. ولی هنوز نمی‌توانستند چیزی بنویسند. بیست هزار سال... پنجاه هزار سال... و حتی در آن زمان هم آدم‌ها، چنان‌که ما می‌گوییم می‌گفتند، «روزی بود، روزگاری بود»... اکنون نور حافظه ما [مانند تکه کاغذ مشتعلی که در چاه افکندیم] خیلی کوچک می‌شود... و کمی بعد تاریک تاریک می‌شود. با این همه می‌دانیم که این سلسله رو به گذشته همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که اصلاً انسانی وجود نداشته است و کوه‌ها چنان نبودند که امروز به چشم می‌آیند. برخی از آن‌ها بزرگ‌تر بودند، و همچنان که در گذر روزگاران باران بر آن‌ها باریده است، رفته‌رفته به تپه‌ها تبدیل شده‌اند. برخی به کل وجود نداشته‌اند، و در گذر میلیون‌ها میلیون سال، از دل دریاها سر برون کشیده‌اند.

ولی حتی قبل از کوه‌ها، جانوران بودند، جانورانی یکسر متفاوت از جانوران امروز. آن‌ها بسیار عظیم‌الجثه بودند و اژدها مانند. اما ما چگونه از چنین چیزهایی یا خبریم؟ گاه استخوان‌ها و اسکلت‌های آن‌ها را در اعماق

1. truffles

2. William



زمین می‌یابیم. هنگامی که من نوجوانی در وین بودم گاه و بیگاه به موزه تاریخ طبیعی می‌رفتم و دوست داشتم به اسکلت سترگ موجودی به نام دیپلودوکوس<sup>۱</sup> چشم بدوزم. نام عجیبی است، دیپلودوکوس. ولی خودش حتی عجیب‌تر از نامش است. داخل یک اتاق یا حتی دو اتاق هم جا نمی‌گرفت. قدش به بلندی یک درخت بسیار بلند بود، و دُمی به اندازه نصف زمین فوتبال داشت. حدس بزنید هنگامی که در جنگل حرکت می‌کرده و خوردنی‌ها را در سر راه خود می‌بلعیده چه صدای مهیبی از او برمی‌خاسته است!

ولی ما هنوز به آغاز راه نرسیده‌ایم. هزاران میلیون سال دیگر باید به عقب بازگردیم. حرفش خیلی ساده است، ولی بایستیم و لحظه‌ای تأمل کنیم. می‌دانید یک ثانیه چقدر است؟ زمانی است به اندازه شمارش یک، دو و سه. و مدت زمان هزار میلیون ثانیه چه طور؟ می‌شود سی و دو سال! حال سعی کنید هزار میلیون سال پیش را تصور کنید! در آن زمان هیچ جانور بزرگی وجود نداشته است، صرفاً جانورانی همچون حلزون و کرم وجود داشتند. و پیش از آن زمان، حتی هیچ گیاهی هم وجود نداشته است. تمامی کره زمین یک «خلأ بی‌شکل»<sup>۲</sup> بوده است. هیچ چیز نبوده است، نه درختی، نه بوته‌ای، نه سبزه‌ای، نه گلی؛ از سبزی هیچ نشانه‌ای نبوده است. صحرا و صخره‌های خشک و بی‌آب و علف و دریا. دریای عاری از موجودات زنده: نه ماهی، نه صدف و نه حتی گیاهان دریایی، ولی وقتی به امواج گوش فرا دهید، آن‌ها چه می‌گویند؟ «روزی بود، روزگاری بود که...» زمانی کره زمین چیزی بیش از ابر پیچانی از گاز و غبار نبوده است، همچون دیگر کراتی بس بزرگ‌تر از کره زمین که امروز می‌توانیم آن‌ها را به کمک تلسکوپ‌های مان رصد کنیم. این ابر پیچان مرکب از گاز و غبار، بدون صخره، بدون آب و بدون حیات، میلیاردها و تریلیون‌ها سال به دور خورشید چرخیده است. و پیش از آن چگونه؟ پیش از

1. Diplodocus

2. formless void



آن، حتی خورشید، خورشید خوب دیرسال ما، هم وجود نداشته است. فقط ستاره‌های غول‌آسای عجیب و غریب، و اجسام آسمانی کوچک‌تر، در میان ابرهایی از گاز در فضایی لایتناهی به چرخش خود ادامه می‌داده‌اند.

«روزی، روزگاری» - ولی سرکشیدن به آن گذشته‌های دور بر حیرت و شگفتی مان می‌افزاید، پس بیایید درنگ نکنیم و به خورشید، به زمین، به دریا‌های زیبا، به گیاهان و حلزون‌ها و دایناسورها، به کوه‌هایمان، و سرانجام به انسان‌ها بازگردیم. شاید کمی شبیه بازگشت به خانه است، این طور نیست؟ و از آن‌جا که دیگر قرار نیست «روزی، روزگاری» ما را به درون آن چاه بی‌انتها فرو کشد، از حال به بعد همواره بانگ برمی‌آوریم: «صبر کن ببینم! آن واقعه چه زمانی اتفاق افتاد؟»

و اگر این سؤال را نیز پرسیم که «آن واقعه دقیقاً چگونه رخ داد؟» گام به قلمرو تاریخ نهاده‌ایم. نه فقط یک سرگذشت تاریخی، بلکه سرگذشت همه‌مان، سرگذشتی که آن را تاریخ جهان می‌نامیم. اجازه می‌دهید شروع کنیم؟

تاریخ جهان تحولات و رخدادهای بشر را در چهل فصل از عصر حجر تا عصر اتم با زبانی بسیار ساده و صمیمی، بی تکلف، شیرین و جذاب روایت می‌کند، چنان‌که کثیری از خوانندگان آن در گروه‌های سنی و سطوح آموزشی مختلف گفته‌اند از مطالعه این کتاب نه تنها بسیار لذت برده‌اند، بلکه آن را دریچه‌ی نوینی به جهان تاریخی و تاریخ جهان یافته‌اند و بر آن شده‌اند که با کتاب‌های دیگری، مطالعه تاریخ را بی بگیرند. مفسر لوس آنجلس تایمز می‌گوید گامبریچ به تاریخ جان می‌بخشد و خواننده را همراه خود در سفینه‌ای زمان‌پیما بر فراز تاریخ جهان به پرواز درمی‌آورد و او را همواره در طول کتاب به سیر و سلوکی فکری و عاطفی میان گذشته و حال وامی‌دارد.

گامبریچ فصل پایانی کتاب با عنوان «بخش کوچکی از تاریخ که من خود در آن زیسته‌ام» را این‌گونه به پایان می‌برد: «اکنون هر زمان یک زلزله، یک سیل، یک توفان سهمگین، قحطی و خشکسالی و بلایای دیگر در نقاط دورافتاده‌ای از جهان، مردان، زنان و کودکان زیادی را به کام مرگ می‌برد، هزاران انسان در سایر کشورها، پول و نیروی‌شان را برای یاری‌رساندن به بازماندگان آن‌ها به کار می‌گیرند، چنین نیکوکاری‌هایی در گذشته صورت نمی‌گرفت. بنابراین همچنان حق داریم به آینده‌ای بهتر امیدوار باشیم.»